

مجلس بگذارند، بهانه خوبی به دستمان می‌دهد که با متانت و نیکنامی از معرکه کنار برویم و به ایرانیان اطلاع بدهیم که قرارداد ۱۹۱۹ از نظر ما باطل و منسوخ است.

از این جهت توصیه می‌کنیم که فرصت کنونی را برای اعلام رسمی ابطال قرارداد به هیچ وجه نباید از دست داد و در عین حال دقت لازم را بکار برد که اعلامیه مربوط به این قسمت در سرتاسر کشور پخش گردد و به گوش تمام ایرانیان برسد. در نظر ما، بهترین فرصت برای دگرگون کردن افکار عمومی به نفع انگلستان همین حالا، و از همین طریقی است که ارائه شد. اتخاذ این طریق، آن ضربه مخالف را که اینهمه مورد نیاز است بر تبلیغات بالشویکها وارد خواهد کرد زیرا هرگز نباید فراموش کرد که موفقیت تبلیغات بالشویکها در ایران، در حال حاضر، بیشتر ناشی از این حقیقت است که آنها توانسته‌اند خود را در چشم ایرانیان به صورت قهرمانانی که مراد و مقصدشان نجات دادن ایران و اسلام از یوغ تسلط بریتانیاست جلوه دهند! لذا این موضوع فوق‌العاده مهم است که بریتانیای کبیر از هر طریق که ممکن است، و به هر وسیله‌ای که در اختیار دارد، بکوشد تا آن نقش قدیمی خود را که حفاظت از اسلام در مقابل مقاصد استعماری روسها بوده دوباره احراز کند. اما در حال حاضر این نقش وارونه شده و وضع ما از این حیث نه تنها در ایران، بلکه در سراسر خاورمیانه، به دشواری عظیم گزاشیده است. به این دلیل است که می‌گوئیم پاره کردن قرارداد ۱۹۱۹ و اعلام باطل بودن آن، به نحوی که همه بشنوند، کمکی بسیار بزرگ به احیاء شأن و مقام پیشین بریتانیا در این قسمت از جهان خواهد کرد به خصوص اگر این عمل با عمل مفید دیگری که اصلاح تقایص پیمان اخیرمان با ترکیه است، توأم گردد.^۱ در ایران هنوز کم نیستند افراد و عناصری - ایلاتی، مذهبی، مالک و حتی ناسیونالیست - که سواظن نسبت به مقاصد روسها در ایران با خونشان سرشته شده است. اینان همگی از ملک بالشویزم متنفرند و همه‌شان، به شرطی که انگلستان رویه فعلی خود را در ایران که تحمیل قرارداد بر ایرانیان است عوض کند، بزودی از نیرنگ بالشویکها که نقاب دوستی ایران را به چهره زده‌اند آگاه خواهند شد و ماورای آن نقاب را خواهند دید. اما باز هم تکرار می‌کنیم که تا انگلستان رویه کنونی خود را در ایران عوض نکند، علنی شدن سیمای حقیقی بالشویکها که بی‌گمان منجر به برانگیخته شدن احساسات عمومی در ایران علیه بالشویکهای لامذهب خواهد شد، ممکن است موقعی صورت گیرد که دیگر خیلی دیر شده باشد و انگلستان نتواند ثمره مفید آن را بچیند.

۱- اشاره به تبلیغات و تحریکاتی است که در این تاریخ در سراسر خاورمیانه برای تجدید نظر در عهدنامه مستقیم با ترکیه (عهدنامه بیور) جریان داشت. بنگرید به جلد سیزدهم اسناد وزارت خارجه بریتانیا (فصل اول) به خصوص اسناد ۱۸۹، ۱۹۴ و ۲۰۰.

با اینکه نزدیک شدن خطر بالشویزم به جوار مرزهای هند دور نسبی است بسیار نامطوبع، اما این نکته هنوز بر ایمن روشن نشده که آیا این وضع احتمالی، از وضع موجود کنونی بدتر است؟ - وضعی که در آن با وصف قولهای مکرر بریتانیا که هیچ گونه نظر سوئی نسبت به ایران ندارد، و علی‌رغم تبلیغات وسیعی که برای اثبات این مدعا صورت می‌گیرد، سیاست ملموس بریتانیا در ایران طوری است که تمام این تبلیغات را بی‌اثر می‌کند زیرا مسلمانان آسیا، مخصوصاً اهالی افغانستان و اکثریت سکنه مسلمان هند، عمل انگلستان را در تحمیل قرارداد اخیرش به ایران، به چشم نوعی لطمه آشکار به اسلام می‌نگرند و به این ترتیب آن فرصتی را که بالشویکهای روسیه با چراغ به دنبالش می‌گردند مفت و رایگان در اختیارشان قرار می‌دهند تا با تبلیغات وسیع خود در سراسر آسیای مسلمان، انگلستان را بیش از پیش بکوبند. در عین حال، نا جانی که می‌توان از این فاصله زمانی پیش‌بینی کرد، سیاست کنونی انگلستان اثرات سوئی، نظیر همان اثراتی که در ایران بخشیده، در هندوستان هم خواهد داشت زیرا دورنمای تقسیم شدن ایران به دو قطعه مجزا - یک قطعه بالشویک شده در مناطق شمالی و یک قطعه ضد بالشویک در جنوب که در آن پادشاهی که از هر حیث مطیع اوامر بریتانیا است بر تخت سلطنت نشسته باشد - چنین دورنمایی در نظر اکثریت مردم هندوستان بیار دردناک و نامأنوس خواهد بود.

از همه اینها گذشته، اگر چنین دورنمایی تحقق پذیرد مشکل بتوان باور کرد که انگلستان، علی‌رغم تدابیر اتخاذ شده، دیر یا زود با بحرانی مشابه در جنوب ایران مواجه نگردد.

حکومت انگلستان خوشبختانه در وضعی است که بهتر از ما می‌تواند عواقب وخیم این گرفتاریها را - چه از نظر مالی و چه از نظر نظامی - پیش‌بینی کند و ورطه هولناکی را که ادامه این سیاست، ما را به سوی آن می‌کشاند تشخیص بدهد. و به هر صورت، ما باید موضع خود را از هم اکنون روشن کنیم و به صراحت اعلام داریم که برای حکومت هندوستان قبول هر نوع تعهد مالی در این زمینه غیرممکن است.

سخن کوتاه: به عقیده ما هنوز فرصت لازم برای اصلاح وضع خراب ایران باقی است به شرطی که حکومت تهران محکم بایستد و پایتخت را ترک نکند. نیز به این شرط که ما با اعلام ابطال قرارداد ۱۹۱۹ و القاء پیمان ترکیه (پیمان سور) مؤثرترین حریم تبلیغاتی بالشویکها را از دستشان بگیریم و چهره حقیقی‌شان را نشان بدهیم. چنین به نظر می‌رسد که در صورت عدم ایفای این دو شرط وضعی پیش بیاید که حفظ نفوذ بریتانیا در ایران محدود به منطقه چاههای نفت و کرانه‌های خلیج فارس گردد.

از کارگزاران خود در مشهد و سایر نقاط خراسان خواسته‌ایم که اثرات فوری این مسئله - بیرون رفتن قوای نظامی بریتانیا از ایران - را بررسی کنند و به ما اطلاع بدهند. - به محض دریافت پاسخ آنها، دوباره به شما تلگراف خواهیم زد.^۱

نظر دایز Dobbs (وزیر امور خارجه حکومت هندوستان) دربارهٔ تأثیرات احتمالی اوضاع ایران در افغانستان، هنوز به دستمان نرسیده و منتظرش هستیم. و نوشتن این تلگراف به تهران و بغداد هم مخایره شد.^۲

سند شماره ۳۰۲ (= ۶۶۳ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا)

تلگراف مورخ ۲۲ ژانویه ۱۹۲۱ مستر نورمن به لرد کرزن

فوری

جناب لرد

۱. نایب‌السلطنه هند (لرد چلمزفورد) به وعده خود وفا کرد و مطالبی را که قول داده بود در تلگراف شماره ۱۱۵ خود (مورخ ۲۴ ژانویه) به اطلاع وزارت امور هندوستان در لندن رساند. اصل این تلگراف در مجموعه اسناد نیامده.

۲. مستر جرج چوچیل یادداشتی به این تلگراف ضمیمه کرده (مورخ ۲۷ ژانویه ۱۹۲۱) که در آن نظر لرد کرزن به قسمی از نطق نخست‌وزیر بریتانیا (مستر لویده جرج) در مجلس عوام جلب شده است. در قسمتی از این نطق که در تاریخ پانزدهم دسامبر ۱۹۲۰ ایراد شده (برای متن کامل آن بنگرید به مجله مذاکرات مجلس عوام بریتانیا - شماره ۱۳۶ - ستونهای ۵۸۵ - ۵۸۴) آقای لویده جرج چنین گفته :

«... اگر مجلس شورای ملی ایران قرارداد ۱۹۱۹ را تصویب نکند، و اگر حکومت ایران قدمهای لازم را در این راستا بر ندارد، قهری است که قرارداد از بین می‌رود. اما انگلستان ناچار است به امضای خود وفادار بماند. حال اگر ایرانیها به تعهداتی که تحت همین قرارداد پذیرفته‌اند عمل نکردند - و به نظر نمی‌رسد که آنها اشتیاق خاصی به انجام این تعهدات داشته باشند - بسیار خوب، در آن صورت ما حرفی نداریم زیرا قول شکنی از جانب دیگران صورت گرفته. ولی به هر حال بریتانیای کبیر نباید این شبهه را در اندکان ایجاد کند که سعی دارد زهر تعهداتش بزند. شهرت انگلستان در مشرق زمین، حتی بیشتر از مغرب زمین، بر این حقیقت استوار است که انگلیسها یا قول نمی‌دهند یا اگر دادند به قول خود عمل می‌کنند. در مورد ایران هم قضیه همین است و بس...»

در یادداشت دیگری که ضمیمه همین پرونده است لرد کرزن چنین اظهار نظر کرده:

«با توجه به این حقیقت که حکومت هندوستان حاضر نیست کمترین حلقه‌ای به اوضاع ایران نشان بدهد، از همان لحظه‌ای که قرارداد ۱۹۱۹ امضا شده یا آن مخالفت کرده، آن قسمت از مخارجی را که سابقاً می‌پرداخت بی دادن اطلاع قبلی به ما قطع کرده، و به طور کلی خود را از تمام کارهای ایران کنار کشیده، اندرزهایی را که چنین سخاوتمندان به ما می‌دهد از آن نوع گستاخیا می‌شمارم که حتی ارزش جواب دادن ندارد.»

عطف به تلگراف شماره ۳۹ عالیجناب^۱ و تلگراف شماره ۵۹ من^۲

طی مذاکرات امروز با سپهدار بر مبنای همان تعلیماتی که برایم فرستاده بودید عمل کردم و این نکته را با تأکید به معظم له خاطر نشان ساختم که بیرون رفتن قوای بریتانیا از ایران، و عدم امکان اعطاء کمکهای مالی به ایران، هیچ کدام دلیل کاهش علاقه ما نسبت به این کشور نیست و خودم کما فی السابق حاضریم با هر حکومت مقتدر ایرانی که احساسات دوستانه نسبت به انگلستان داشته باشد و از صمیم قلب بخواهد کشورش را از وضع کنونی نجات بدهد همکاری کنم.

از معظم له خواهش کردم در وضع کنونی کشورش اندکی بیشتر صلابت و قدرت به خرج بدهد و بنام حفظ مصالح عالی کشور عناصر خطرناک و آشوب طلب را بیدرنگ توقیف و از پایشخت دور کند زیرا نفس همین عمل (تبعید عناصر افراطی) بیش از هر اقدام دیگر اطمینان ملت را به کفایت دولت جلب خواهد کرد. سپهدار جواب دارد برای انجام همه این کارها اختیارات نام از اعلی حضرت گرفته و عنقریب از آن اختیارات استفاده خواهد کرد. نیز با تأکید از معظم له خواستم اکنون که بالاخره تعداد کافی از نمایندگان در مرکز حضور یافته اند دیگر در افتتاح مجلس تأخیر نکند و قولی را که به ما داده ایفا نماید. سپهدار جواب داد که فرمان ملوکانه دایره گشایش مجلس هم اکنون توشیح شده و آماده است. متن فرمان روز ۲۶ ژانویه انتشار خواهد یافت و خود مجلس یک هفته بعد افتتاح خواهد شد. به نخست وزیر گفتیم بهتر است هر چه زودتر ما را از خواسته ها و تیات حقیقی حکومتش درباره قرارداد ایران و انگلیس (قرارداد ۱۹۱۹) آگاه سازد. سپهدار جواب داد به محض اینکه مجلس گشایش یافت کمیسیونی به شرکت عده ای از نمایندگان مجلس، نیز تعدادی از رجال و خبرگان کشور که عضو مجلس نیستند، تشکیل خواهد شد و آنها نظر خواهند داد که آیا دست بردن در متن قرارداد و اصلاح پاره ای از مواد آن مطلوب است یا نه.

تا جایی که می توان پیش بینی کرد مهمترین پیشتهاد ایرانیها در این زمینه (اصلاح قرارداد) مربوط به استخدام افسران نظامی برای تربیت ارتش جدید ایران خواهد بود که رجال و سیاستگران ایرانی اصرار دارند حتماً باید از یک کشور ثالث (غیر از انگلستان و روسیه)

۱- بنگرید به سند ۶۵۹.

۲- منظور تلگراف مورخ ۲۲ ژانویه ۱۹۲۱ است که اصل آن در مجموعه اسناد چاپ نشده. در این تلگراف ستر نورمن به لرد کرزن گزارش داده بود که پس از آخرین مصاحبه اش با مستوفی الممالک، اعلی حضرت (سلطان احمد شاه) از سپهدار خواسته که مقام نخست وزیری را دوباره بر عهده بگیرد و وزرای جدید وارد کابینه بکند.

استخدام کردند. حال اگر چنین درخواستی از طرف ایرانیها عرضه و از طرف ما پذیرفته شد، آنوقت پیشنهادم این است که افسران بلژیکی جای افسران انگلیسی را بگیرند زیرا میان اتباع کشورهای که استخدام آنها در ارتش جدید ایران یا مخالفت سیاسی روبرو نخواهد شد افسران بلژیکی شاید از همه لایقتر و با کفایت تر باشند.

اندکی پس از ورودم به تهران، کسانی که از حسن نیت آنها نسبت به انگلستان اطمینان داشتم به من هشدار دادند که تعداد کثیری از ملتون ایرانی با نقشه استخدام انگلیسیها در ارتش ایران مخالفت و در این مخالفت افکار عمومی را پشت سر دارند. این خیرخواهان به من گفتند که بسیاری از ایرانیان بر این عقیده هستند که اگر افسران انگلیسی فرماندهی ارتش ایران را به دست گیرند فاتحه استقلال کشور خوانده خواهد شد و بریتانیای کبیر بر تمامی شئون نظامی و سیاسی ایران تسلط خواهد یافت. خود شیرالدوله (نخست وزیر سابق) یک بار به من گفت مهترین ماده اصلاحی که ایرانیان مایلند در قرارداد گنجانده شود همین مسئله استخدام افسران غیر انگلیسی برای نوسازی و تربیت ارتش ایران است.

وی در همان تاریخ از من ستوال کرد آیا چنین امکانی هست که بریتانیای کبیر به میل و ابتکار خود این قسمت از قرارداد را فسخ و ایران را آزاد بگذارد که افسران مورد نیاز خود را از کشوری بیطرف استخدام کند؟ از آنجا که از نظر دولت متبوعم در این باره آگاه بودم و می دانستم که عالیجناب روی خوش به خواسته نخست وزیر ایران نشان نخواهید داد پیشنهادش را با تسخر رد کردم و او نیز مطلب را دنبال نکرد.

سپهدار که شخصاً علاقمند است افسران انگلیسی برای این کار استخدام شوند نظر شیرالدوله را به نحوی دیگر پیش کشید و گفت شاید صلاح باشد که در بدو امر (مثلاً برای دو سال) افسران غیر انگلیسی استخدام شوند و سپس، موقعی که طغیان افکار عمومی علیه انگلستان فرو نشست، دوباره از افسران انگلیسی استفاده شود.

خود سپهدار البته روی همه این نکات - تشکیل بیدرنگ نیروی دفاعی ایران، تأمین اعتبار مالی برای مجهز کردن آن، و پرداخت منظم حقوق سربازان - تأکید داشت و معتقد بود که اقدامات مربوط به آنها باید در اسرع اوقات تحت نظارت کلنل اسمایس تکمیل گردد. این سرهنگ اسمایس همان افسر انگلیسی است که در عرض چند ماه اخیر به طور غیر رسمی، و می شود گفت تقریباً به طور سری، میان قزاقان قزوین مشغول کار و فعالیت بوده است و در نتیجه زحمات اوست که کنایت رزمی سربازان ایرانی به نحوی قابل توجه افزایش یافته است. اما از آن طرف متأسفانه هیچ امیدی نیست که ایرانیان خودشان بتوانند وجوه مورد نیاز را تأمین کنند چون تنها پولی که فعلاً در اختیار دارند بقایای مطالباتشان از شرکت نفت است که

چندی پیش وصول کرده‌اند. مع الوصف، در مصاحبه اخیرم با سپهدار یا توجه به نکاتی که در تلگراف اخیر عالیجناب (به شماره ۱۹ مورخ دهم ژانویه ۱۹۲۱) اشعار شده بود به معظم له اطلاع دادم که در عرض هفته‌های بعدی مسکن است و امی از سرمایه داران خصوصی انگلستان بدست آورد و وثیقه‌اش را امتیازاتی قرارداد که آنها علاقمند به گرفتنش هستند به شرطی که مجلس حاضر باشد امتیازات مورد نظر را تصویب کند.

تا جایی که می‌بینم نیاز کنونی ایران به پول در عرض ماههای آینده تشدید و خطرات این قسمت حتی به نحوی آشکارتر از پیش محسوس خواهد شد. اما برای تهیه پول مورد نیاز به نحوی که در موقعش بدست سپهدار برسد و گره مشکلاتش را باز کند متأسفانه در حال حاضر هیچ راهی به نظر نمی‌رسد.

متن این تلگراف به هندوستان هم مخابره شد و دو رونوشت یکی به بغداد و دیگری به قزوین (سناد نورپرو فورن) ارسال گردید.

با احترامات: نورمن

سند شماره ۳۰۳ (= ۶۶۴ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا)

تلگراف مورخ بیست و پنجم ژانویه ۱۹۲۱ اردکروزن به مستر نورمن

بسیار فوری

آقای وزیر مختار

عطف به تلگراف شماره ۵۶ شما (مورخ ۲۴ ژانویه)^۱

هیچ فایده ندارد که در این دیر وقت به فکر دادن تغییراتی در متن عهدنامه ۱۹۱۹ باشیم. ما هنوز در عقیده سابق خود که ضمن تلگراف شماره ۲۴ (مورخ سیزدهم ژانویه) به شما ابلاغ شده باقی هستیم و طبق مفاد آن عمل می‌کنیم.^۲

آن پیشنهادی هم که راجع به استخدام افسران بلژیکی به جای افسران انگلیسی برای سروسامان دادن به ارتش ایران کرده‌اید از جنبه عملی کاملاً بی‌فایده است و اگر ایرانیها خودشان دوباره این پیشنهاد را مطرح کردند روی خوش به خواسته آنها نشان ندهید. کروزن

۱- بنگرید به سند قبلی (شماره ۶۶۳).

۲- بنگرید به سند شماره ۶۴۷.

سند شماره ۲۰۲ (۶۶۵ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا)

تلگراف مورخ بیست و پنجم ژانویه ۱۹۲۱ متر لورمن به لرد کرزن

خصوصی - فوری

جناب لرد

عطف به تلگراف خصوصی مورخ ۲۹ ژانویه عالیجناب^۱

گرچه تشخیص دادن اوضاع ایران، به نحوی آرام و خونرد از لندن آسان تر است تا از اینجا، اما اگر در گزارشهای قبلی خود ندانسته این تصور را در ذهن عالیجناب ایجاد کرده باشم که نظام موجود کشور در حال فروپاشی است، حقیقتاً از عمل خود متأسفم. هراس و واہمه عملی، از آن نوع که عالیجناب تصور کرده‌اید، نه در پایتخت و نه در میان اعضای سفارت انگلیسی، در هیچکدام وجود ندارد. به عکس، هر کدام از اعضای سفارتخانه ما حدّ اعلای کوشش خود را بکار می‌برد تا اطمینان و قوت قلب به سایر همکارانش بدهد و طرز رفتار سفارتخانه‌های دیگر هم طوری است که جای هیچ گونه ایراد و شکایت باقی نمی‌گذارد. مع الوصف، خود من جداً با عقیده فرمانده نورپرفورث (ژنرال آیرن‌ساید) موافقم که زنها و کودکان اعضای سفارت انگلیس بهتر است تهران را ترک کنند و هیچ گونه تأخیر در انجام این عمل (به عنوان یک احتیاط لازم) جایز نیست.

درست است که شاه را با هزار زحمت راضی کرده‌ایم عجالتاً پایتخت را ترک نکنند اما ترس و واہمه درونی‌اش از اینکه تهران پس از رختن قوای بریتانیا سقوط کند و او به دست بالشویک‌های گیلان بیفتد، هنوز زایل نشده است. از این جهت هیچ مطمئن نیستیم - مگر اینکه اوضاع دفعتاً به بهبودی گراید - که آیا می‌شود از فرار معظم‌له، پیش از خروج قوای بریتانیا از ایران، جلوگیری کرد. امروز دوباره شرفیاب شدم و آنچه در حیطة قدرتم بود بکار بردم تا او را از این فکر (فرار از تهران) منصرف سازم.

دلایل ترس شاه، و به طور کلی علل ترس سکنه پایتخت، عبارتند از:

۱- بعضیها، من جمله ژنرال آیرن‌ساید، جداً عقیده دارند که حتی پس از امضای قرارداد دوستی ایران و شوروی (که مذاکرات مربوط به آن هم اکنون در جریان است) حمله به تهران صورت خواهد گرفت متهی ممکن است این حمله مستقیماً بوسیله نیروهای بالشویک گیلان

صورت گیرد یا اینکه از طرف قوای جنگل که همکاری نزدیک و محرمانه با بالشویکها دارند رهبری گردد.

۲- مردم هیچ نمی دانند که نیروهای مهاجم پس از ورود به تهران چه خواهند کرد و طرز رفتارشان چگونه خواهد بود.

۳- این عقیده به طور کلی در محافل سیاسی پایتخت حکمفرماست، و خود ژنرال آبرناید هم عین این عقیده را دارد، که به محض خروج قوای نظامی بریتانیا از ایران، و حتی احتمالاً پیش از خروج این قوا، در کشور انقلاب خواهد شد. در صورت وقوع چنین انقلابی، مخصوصاً اگر رهبران آن بالشویکهای غیر ایرانی باشند، که احتمال قوی می رود چنین باشد، و حکومت مرکزی آن قدر ضعیف باشد که نتواند تندروان را کنترل کند، جان و مال خارجیان مقیم تهران به خطر خواهد افتاد چون حکومت مرکزی در حال حاضر نه فرصت کافی در اختیار دارد و نه پول کافی برای استخدام افسران خارجی که ارتش ملی ایران را تجهیز و آماده مقابله با خطرات احتمالی سازند. و از دست نیروهای نظامی موجود (قزاق - ژاندارم - پلیس) هم کاری ساخته نیست چون هیچکدام قابل اطمینان نیستند.

۴- عمل بانک شاهی انگلستان (که به واقع در نتیجه تعلیمات دریافت شده از لندن به آنها تحمیل شد) و اعمال مشابه سایر مؤسسات تجاری انگلیسی در ایران که کارهای روزانه خود را تعطیل کرده یا به حداقل پایین آورده اند، باعث ایجاد این واهمه در ذهن ایرانیان و خارجیان مقیم تهران گردیده که همه چیز از دست رفته است. همین سلب شدن اعتماد مردم به آینده، توأم با فلج شدن اقتصاد کشور، منجر به پیدایش وضعی شده است که هر آن ممکن است به انقلاب بینجامد.

۵- آخرین دلیل، به عقیده من، آن حس بدبینی فوق العاده است که در حال حاضر بر سرپای وجود برخی از خارجیان مقیم تهران چیره شده و آنها را معتقد کرده است که ایران از دست رفته. این گونه افراد خارجی به جای قوت قلب دادن به مردم بی پناه، با انتشار شایعات بی اساس و رعب آور آنها را بیش از پیش دچار خوف و هراس می سازند.

ولی به هر حال این موضوع از نظر من اهمیت اساسی دارد که سفارتخانه های خارجی، تا موضعی که برایشان مقدور است، از پایتخت تکان نخورند و حتی تصور نمی کنم که انتقال ادارات و مراکز دولتی به اصفهان عملی باشد یا اینکه دردی را دوا کنند. با هر کدام از ایرانیان مطلع که در این باره صحبت کرده ام می بینم عین نظر مرا دارند و انتقال پایتخت را از تهران به اصفهان اقدامی بی حاصل می دانند.

عقب نشینی قوای ما از فروین و انداختن پایتخت بدست مهاجمان که در آخرین بخش

تلگراف عالیجناب اشعار شده است، به نظر بسیاری از ناظران محلی هم اکنون آغاز گردیده: اولاً قوای نظامی بریتانیا در شرف تخلیه منجیل و قزوین هستند و همزمان با این عمل، مسئله تعطیل شدن فعالیتهای تجاری بانک شاهی انگلستان در تهران و عمل مشابه سایر مؤسسات انگلیسی که در بند ۴ همین تلگراف به آن اشاره شده، واقعی است که همه می بینند و من چنین قدرتی ندارم که مانع اقدامات نظامیها و عمال بانک شاهی گردم.

از دیدگاه منطقی دلایل زیادی هست برای نگران بودن از وضع کنونی ایران، بالاخص پایتخت، اما در این سرزمین عجایب، و در این کشور حوادث غیر متظره، هیچ بعید نیست که سرانجام چیزی اتفاق نیفتد و هیچکدام از این عواقب شوم و خطرناک که همه در انتظارش هستند تحقق نیابد.

ممکن است از عالیجناب استدعا کنم امر بفرمائید مفاد این تلگراف از طرف وزارت امور خارجه مستر و در اختیار جراید لندن قرار گیرد؟^۱

سند شماره ۳۰۵ (= ۶۶۶ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا)

نامه لرد چلمزفورد (نایب السلطنه هندوستان) به مستر مونتگومری (وزیر امور هندوستان)^۲

محرمانه (سوی)

مقدم ژانویه ۱۹۲۱

عالیجناب

عطف به تلگراف سابق ما (شماره اس - ۱۰۷) مورخ ۲۲ ژانویه ۱۹۲۱^۳ اینک نظر

۱- در یک اظهار نظر حاشیه‌ای، مورخ دوم فوریه ۱۹۲۱، لرد کرزن اعلام داشت که شخصاً مخالفتی به انتشار متن تلگراف وزیر مختار ندارد. اما این چند سطر را نیز به نوشته‌اش اضافه کرد: «... آن قسمت از تلگراف مستر نورمن که باعث تعجب من شده این است: او می‌کوشد مسئولیت وضع فعلی تهران را که پر از آشفتگی و ترس و هراس است به گردن بانک شاهی بیندازد و عمل بانک شاهی را هم تلویحاً ناشی از تحریکات مغرضانه وزارت خارجه بریتانیا می‌داند. در صورتی که به عقیده من قضیه کاملاً به عکس است. مسئولیت فاجعه کنونی که دامنگیر ایرانیان شده در درجه اول به عهده وزارت جنگ بریتانیاست که امریه احضار سربازان انگلیسی را صادر کرده، در درجه دوم به عهده وزارت امور هندوستان است، و در درجه سوم به عهده کابینه بریتانیا.

اما موقعی که کار از کار گذشت، بی‌هیچ‌گونه تردید باید مستظر بود که گامه کوزه‌ها سر وزارت خارجه بشکند و ما مسئول اصلی قلنداد شویم.»

۲- نسخهای از این نامه در تاریخ دوم فوریه ۱۹۲۱ در لندن بدست اولیای وزارت امور خارجه رسید.

۳- بنگرید به سند شماره ۶۶۲.

دایز (وزیر امور خارجه هندوستان) برای استحضار خاطر شریف تقدیم می‌گردد. آغاز گزارش:

بالشویکها اعم از اینکه ایران را با حمله مستقیم تحت نفوذ خود بیاورند یا اینکه از طریق تبلیغات ضد انگلیسی نظام کنونی کشور را منهدم و رژیم جمهوری جانشین آن سازند، یا اینکه رژیم سلطنتی را با پادشاهی که اسماً پادشاه و عملاً مطیع اراده آنهاست حفظ کنند، نتیجه تمام این امکانات به عقیده من یکی است به این معنی که نفوذ و حیثیت بالشویکها در این قسمت از آسیا چنان بالا خواهد رفت که امیر افغان ناچار خواهد شد سیاست خود را به نفع آنها و علیه ما، عوض کند و روابط حسنه با حکومت بالشویکی مسکو برقرار سازد.

زاممداران افغانستان، بالاخص طبقه کارمندان دولت، با وصف اینکه در ته دل از تبلیغات بالشویکها می‌ترسند و از تأثیر آن در سرنوشت خود بیمناک هستند، به علت آن خود پسندی جبلی که دارند هنوز بر این باورند که میکرب بالشویزم را بی آنکه باعث آلودگی کشورشان گردد می‌شود از راه افغانستان به هند صادر کرد.

عامل دیگری که از نظر ما اهمیت دارد وضع بلاد فاع مرز غربی افغانستان است که باید در فکرش بود زیرا ایرانیها پس از آنکه تحت نفوذ بالشویکها در آمدند و روابط دوستانه با آنها برقرار کردند، به احتمال قوی دعاوی سابق خود را بر ایالت‌های هرات و سیستان دوباره آغاز خواهند کرد، بنابراین انگلستان باید خود را برای روبرو شدن با اوضاع بسیار بدی که ناشی از همکاری آینده ایران با بالشویکهاست آماده سازد.

شخصاً بر این عقیده نیستم که می‌شود از نتایج سوء این وضع با ایسجاد روابط دوستانه‌تر با امیر افغان جلوگیری کرد و دوستی او را با دادن امتیازاتی بدست آورد. زیرا هر قدمی که تحت اوضاع و شرایط کنونی برای تحیب افغانها برداشته شود عقیده زاممداران آن کشور را تقویت خواهد کرد که انگلستان همه این کارها را از موضع ضعف انجام می‌دهد و باید بیشتر از ناتوانی‌اش استفاده کرد. هم اکنون توقعات زیادی پیش کشیده‌اند که تنها وسیله مقاومت در مقابل آن توقعات، و نشان دادن امیر افغان سرجایش، این است که جای پای خود را محکم کنیم و با اراده‌ای پولادین در مقابلش بایستیم.

سند شماره ۳۰۶ (= ۵۶۶۷ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا)

تلگراف مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۲۱ مستر نورمن به لرد کوزن

جناب لرد

عطف به تلگراف شماره ۴۱ عالیجناب^۱

اشاره مندرج در تلگراف شماره ۱۷ من (راجع به خوانین بختیاری)^۲ خیلی کلی بود و بیشتر سوابق آنها را در نظر داشت. در آن تلگراف من عمدتاً رویت آنها را در طول مدت جنگ در نظر داشتم که تقریباً همه شان یا دشمنان ما (آلمان و عثمانی) همدست شدند و از بین سران ایل فقط دو نفر نسبت به ما وفادار ماندند.

خوانین بختیاری اکنون پیشنهادهایی که هنوز جنبه قطعی ندارد به سر کنسول ما در اصفهان، و به خود من در تهران، ارائه کرده اند حاکی از آمادگی آنها برای همکاری با انگلستان در صورت فروپاشی حکومت کنونی ایران در مقابل حمله بالشویکها به تهران. ما حاصل این پیشنهادها عبارت از این است که ما قسمت عمده ایالاتی را که پس از دست رفتن تهران و سایر ایالات شمالی بجا می ماند در اختیار آنها قرار دهیم و یکی از اعضای خانواده قاجار را به جای شاه فعلی* در اصفهان بر تخت سلطنت بنشانیم که در عمل مطیع و آلت دست خوانین بختیاری باشد.

خانهای بختیاری هنوز تصمیم قطعی نگرفته اند که آیا می توانند مسئولیت دفاع از تهران را (در مقابل حملات بالشویکها) به عهده گیرند یا نه، اما همه شان بر این عقیده هستند که اگر بتوانند، به وساطت قوام الملک شیرازی، با قشقائیها کنار آیند، و نیز در مرحله آخر از پشتیبانی مالی انگلستان برخوردار باشند، آنوقت قادرند اصفهان و صفحات جنوبی ایران را برای ما نگهدارند. اگر تهران سقوط کرد و یک دولت بالشویکی جای حکومت فعلی را گرفت - که دولت ما روابط سیاسی با چنین دولتی نداشت - شاید بتوانیم رضایت خاطر بختیارها را از لحاظ مالی بدین سان فراهم کنیم که عایدات نفتی ایران را از شرکت نفت جنوب، که معمولاً به دولت مرکزی پرداخت می شود، در اختیار آنها قرار دهیم. اما اگر دست به چنین عملی زدیم آنوقت لازم است به قوام الملک هم کمک مالی برسانیم تا بتواند از ایالت فارس دفاع کند.

۱- منظور تلگراف مورخ بیست و یکم ژانویه لرد کوزن است که اصل آن در مجموعه اسناد نیامده.

۲- بنگرید به سند ۶۴۰.

* منظور از شاه فعلی سلطان احمد شاه قاجار است. مترجم.

اجرای این نقشه لازمه اش محکوم کردن بخش اعظم سکنه ایران، و شاید هم تمام سکنه ایرانی، به زندگی کردن زیر مهمیز قدرت یک رژیم غارتگر، طماع، و مستم پیشه است که تاکنون نصیبتان شده.^۱ هم اکنون حکام متب به ایل بختیاری در هر نقطه از ایران که زمام حکومت را بدست دارند به علت ظلمها و تجاوزاتی که مرتکب شده‌اند مورد نفرت عمومی هستند. اگر سرنوشت ملت ایران بدست آنها سپرده شود و آن کنترل ضعیفی هم که دولت مرکزی در حال حاضر بر حکام استانها و شهرستانها اعمال می‌کند از بین برود، آنوقت می‌توانیم اقدامات جابرائله این حکام بقیه مردم کشور را نیز طرفدار مسلک بالشویزم سازد که در آن صورت، همچنانکه اولیای حکومت هندوستان هم در تلگراف اخیر خود به وزارت امور هندوستان متذکر شده‌اند،^۲ حکومت بریتانیا در جنوب ایران با همان مشکلات و مائلی مواجه خواهد شد که در حال حاضر در تهران و شمال کشور با آنها دست به گریبان است.

حکومت بختیاریها در ایران (اگر چنین واقعه‌ای به وقوع پیوست) مفهوم دیگرش این است که باید امید اصلاحات اقتصادی و اجتماعی را در ایران بکلی دور انداخت و با نظام پوسیده‌ای که آنها طالبش هستند کنار آمد.

بختیاریها اساساً مردمانی غیر قابل اطمینان هستند که بی هیچ شرم و ملاحظه‌ای فقط به منافع شخصی خود می‌اندیشند و اختلافات ایلاتی و خانوادگی میان آنها به حدی شدید است که ابداً نمی‌شود اطمینان داشت که خوانین ارشد ایل تاکی زمام قدرت را در دست خواهد داشت زیرا روزبه‌روز بر شماره اولاد و اخلاف جوان آنها که به سن حکومت رسیده‌اند افزوده می‌شود و اینان که در کمین قدرت پدران نشسته‌اند منتظرند که هر چه زودتر مقام ایلسالاری را کسب کنند و از مزایائی که تاکنون فقط نصیب سران ارشد ایل بوده برخوردار گردند.

هر نوع توافق سیاسی با بختیاریها به واقع عملی است یا س آمیز که باید در آخرین مرحله که دیگر راه نجاتی باقی نمانده و تهران از دست رفته، اتخاذ گردد. ولی به هر حال پیش از آنکه عملاً با چنین وضعی روبرو گردیم بهتر است مرا هر چه زودتر از این موضوع آگاه سازید که آیا حکومت انگلستان حاضر است از لحاظ مالی به قوام السلک کمک کند و آیا اجازه می‌دهد که حق السهم ایران از عواید نفت جنوب به خوانین بختیاری داده شود، یا اینکه احتیاجات مالی آنها به طور مکفی از جایی دیگر تأمین گردد؟

۱- نحوه نگارش مطلب در اینجا طوری است که خواننده گمان می‌کند غرض وزیر مختار حکومت بالشویکی آینده ایران است در حالی که منظور او حکومتی است تحت کنترل بختیاریها. خوشبختانه جمله بعدی وی این ابهام را رفع می‌کند. مترجم

۲- بنگرید به سند شماره ۹۹۲.

درباره سرگرد نوئل به تلگراف شماره ۴۵ من مراجعه فرمائید.^۱ اما چون به هنگام ورود وی به ایران اکثر خوانین بختیاری در تهران هستند، تصور می‌کنم بهتر باشد هر چه زودتر به تهران بیاید و پیش از ملاقات من وارد هیچ گونه قول و قرار با سران ایل که ممکن است آنها را تصادفاً در سر راهش ببیند نگردد.

رونوشت این تلگراف به هندوستان، به کرمانشاه (تحت شماره ۱۱)، به اهواز (تحت شماره ۱۰)، نیز به بغداد و قزوین ارسال شد.

با احترامات: فوراً

سند شماره ۳۰۷ (= ۶۶۸ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا)

تلگراف مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۲۱ سرپرستی کاکس^۲ به مستر مونتاکو (وزیر امور هندوستان در کابینه بریتانیا)^۳

بغداد - بیست و نهم ژانویه ۱۹۲۱

عالیجناب

عطف به تلگراف مورخ هجدهم ژانویه شما (تحت شماره ۳۸۹)^۴ غیر ممکن است اوضاع ایران را پس از خروج قوای بریتانیا (نورپرفورث) از آن کشور به طور دقیق پیش‌بینی کرد زیرا این پیش‌بینی به دو عامل مهم بستگی دارد که تکلیف هیچکدام از آنها در حال حاضر روشن نیست. این دو عامل عبارتند از:

۱- آیا بالشویکها در عرض دو سه ماه آینده اراده و قدرت کافی برای اشغال صفحات شمالی ایران را خواهند داشت؟

۲- آیا حکومت انگلستان در مرحله آخرین آمادگی را دارد که برای جلوگیری از

۱- بنگرید به سند شماره ۶۵۷.

۲- سرپرستی کاکس (امضاکننده انگلیسی قرارداد ۱۹۱۹) در این تاریخ ارتقاء رتبه یافته و به سمت کمیسر عالی (نماینده تام‌الاختیار بریتانیا) در عراق منصوب شده بود. بنگرید به سند شماره ۴۵۰ در جلد دوم این مجموعه.

۳- نسخه‌ای از این تلگراف چهارم فوریه ۱۹۲۱ در وزارت خارجه انگلیس دریافت شد. تاریخ ارسال رونوشت به وزارت خارجه روشن نیست.

۴- بنگرید به زیرنویس شماره ۲ در سند شماره ۶۶۲.

خسارت‌های بیشتر، مقداری هزینه اضافی در ایران بر عهده گیرد؟

نسبت به مسئله نخست، این قراردادی که شهرت دارد میان ایران و شوروی بسته شده یا اینکه در شرف بسته شدن است، گرچه هیچ گونه تضمین حقیقی به ایرانیان نمی‌دهد که بالشویکها از سیاست تهاجمی خود (در راستای ایران و افغانستان) دست برداشته‌اند، مع الوصف مشکل بتوان باور کرد که بلافاصله پس از امضای قرارداد دوستی و عدم تجاوز با ایران، دست به یک چنین اقدام تند و پرخطر بزنند زیرا اگر هم تا دیروز بهانه ظاهراً موجهی برای این اقدام در دست داشتند و حضور قوای نظامی بریتانیا را در ایران باعث اشغال ایالت گیلان قلمداد می‌کردند، آن بهانه هم، پس از خروج قریب الوقوع واحدهای نظامی نورپرفورث از ایران، از دستان گرفته می‌شود.

نباید فراموش کرد که چندی پیش هم که قوای خارجی تبریز را ترک کرد همه در این انتظار بودند که قوای بالشویک وارد آذربایجان ایران بشوند و شهر تبریز را بگیرند. اما هیچ واقعه‌ای از این نوع صورت نگرفت. در رابطه با این مطلب، یادآوری این موضوع شاید بیفایده نباشد که پس از اینکه تجار تهران تصمیم انگلستان را دایره ترک خاک ایران با تلگراف به طرفهای تجاری خود در بغداد اطلاع دادند، اضطراب و وحشت عمومی شهر را فراگرفت زیرا احتمال می‌رفت کالاهایی به ارزش چهار میلیون لیره استرلینگ که تجار بغدادی برای فروش در شهرهای مختلف ایران انبار کرده بودند از دست برود و بهای آنها هرگز وصول نگردد. اما این نرس و واهمه عمومی کم‌کم فرو نشست زیرا بازرگانان مایوس دفعتاً این خبر را شنیدند که دولت ایران در صدد عقد عهدنامه دوستی با حکومت شوروی است و بنابراین امیدوار شدند که بسته شدن این پیمان، توأم با خروج قوای بریتانیا از ایران، به فعالیتهای نظامی بالشویکها در ایران خاتمه خواهد داد و باعث گشایش مجدد خط تجاری میان بغداد و انزلی خواهد شد.

این دور نمایی که ترسیم کرده‌ام گرچه بلاشک خوش بینانه است اما، به دلایل متعدّد، صلاح در این است که تخلیه تهران از اتباع اروپائی عجالتاً متوقف گردد یا اینکه فشار خاصی به خارجیان وارد نشود که ایران را هر چه زودتر ترک کنند. و اگر هم چنین قصدی دارند خروجشان بی عجله و به طور طبیعی صورت گیرد.

دشوار نیست تصور وضع اسفناکی که در آن اهالی این منطقه عجز و بیقدرتی بریتانیای کبیر را در مقابل تهدیدات بالشویکها به چشم ببینند، ناظر حرکت سیلی از کاروانهای انسانی

مرکب از زنها و بچه‌ها و کودکان خردسال باشند که در جاده تهران - بغداد در حرکتند و می‌خواهند تا دیر نشده کشوری را که در آستانه آشوب و انقلاب قرار گرفته است ترک کنند. تجسم وضع این مسافران مفلوک که در سورت سرمای زمستان جاده‌ها و گردنه‌های ناهموار مناطق غربی ایران را می‌پیمایند، و پشت سرشان سربازان انگلیسی که مناطق شمال ایران را تخلیه کرده‌اند در حرکتند، منظره‌ای است بسیار دردناک که حتی تصورش در عالم خیال انسان را رنج می‌دهد.

از این جهت است که می‌گویم اگر می‌شد کاری کرد که خارج کردن افراد غیر نظامی از کشور عجبالتاً به تعویق بیفتد، یعنی لااقل تا موقعی به تعویق بیفتد که نتایج فوری بیرون رفتن نظامیان ما از خاک ایران، و تأثیر این مسئله در نحوه رفتار بالشویکها و اهالی تهران به طور ملموس دیده شود، اتخاذ این ترتیب چه از نظر ما و چه از نظر خود مسافران خیلی بهتر و به مصلحت نزدیکتر خواهد بود.

اگر خروج این عده از تهران به طور طبیعی و بی‌هیچگونه تعجیل و شتاب انجام گیرد، اگر همه‌شان بتدریج وارد اصفهان بشوند و سپس در بهار آینده از راه اصفهان و صفحات جنوب عازم اروپا گردند، ترک ایران به این ترتیب هم برای خودشان خوب خواهد بود و هم برای ما.

در گزارش وزیر مختارمان در تهران (مستر نورمن) که رونوشت آن برایم فرستاده شده، دلایلی ارائه شده است دال بر اینکه جاده غرب کشور (راه تهران - قزوین - همدان - کرمانشاه - قصر شیرین - بغداد) تکافوی این سیل عظیم از آوارگان خارجی را نخواهد کرد.^۱ استدلال وی هنوز مرا قانع نکرده است و نظر خود را درباره این موضوع مجدداً در آخرین بخش گزارشم بیان خواهم کرد.

حال می‌رسیم به مسئله کمک مالی، این طور که می‌بینم حکومت بریتانیای کبیر هر نوع کمک مالی را که در گذشته به حکومت ایران می‌رساند، قطع کرده و در صدد است هزینه‌نگهداری تفنگداران جنوب ایران (اسپیار) را نیز از اول آوریل قطع نماید.^۲

از گزارشهایی که رونوشت آنها بدست من رسیده آشکارا می‌توان دید که این سیاست دز نتیجه فشار افکار عمومی در انگلستان که خواهان کاهش هزینه‌های دولتی در خارج از کشور هستید به کابینه بریتانیا تحمیل شده است. اما قطع کردن کمک‌های مالی تا موقعی که

۱- بنگرید به سند شماره ۶۴۰.

۲- بنگرید به سند شماره ۶۶۹.

یک سیاست مثبت و سازنده برای عقیم کردن آثار مخرب آن در نظر گرفته نشود، منجر به فروپاشی کامل نفوذ تجاری ما در ایران خواهد شد - نفوذی که برای تحصیل و تحکیم آن قرن‌ها زحمت کشیده شده است. اقتباس چنین رویه‌ای منجر به پیدایش عکس‌العملی وخیم، چه از نظر سیاسی و چه از نظر تجاری، در افغانستان و بین‌النهرین (عراق) خواهد شد و در مورد اخیر تمام محاسبات ما را نسبت به تنظیم بودجه آتی عراق بهم خواهد زد. به نظر می‌رسد که در مرحله آخر یکی از این دو شق باید برگزیده شود:

اگر دولت بریتانیای کبیر آماده است مقداری از هزینه‌های جاری ایران را کمافی‌الابق بردارد و به این ترتیب بقایای نفوذ ما را در آن کشور که در خطر فناست نجات دهد، بلاشک می‌توان اقداماتی در این زمینه انجام داد که ارزش انجام دادن را داشته باشد. اما اگر حاضر به اعطای کمک‌های مالی نیست و روی سیاست کنونی‌اش که قطع کامل این قبیل کمک‌هاست اصرار می‌ورزد، در آن صورت راه حلی نمی‌بینم جز اینکه زنها و بچه‌های انگلیسی را نه تنها از تهران، بلکه از تمام شهرهای دیگر ایران، خارج سازیم و آن عده از هموطنانمان را که مایل به ترک ایران نیستند، یا اینکه حضورشان در آن کشور تا آخرین دقائق امکان لازم است، به حال خود رها کنیم که متظر فروپاشی رژیم کنونی باشند و آثار و عواقب آن را از نزدیک لمس کنند.

حال برگردیم به مسئله خطر بالشویزم: شخصاً از این موضوع اطلاع دارم که بخشی از افکار عمومی، چه در تهران و چه در گیلان، در این مسلک نوظهور (بالشویزم)، همچنانکه در انواع دیگر هرج و مرج، فرصتی خدارسانده می‌بینند که از آب گل آلود ماهی بگیرند و ثروتی بهم بزنند، یا اینکه به ثروت موجود خود بیفزایند. مع الوصف، بر این عقیده‌ام که مردم ایران رویهمرفته از بالشویزم متنفرند و اگر زمینه محکمی زیر پای خود احساس کنند در مقابل شیوع این مسلک شهر آشوب مقاومت خواهند کرد.

درباره قرارداد ایران و انگلیس، با اینکه این قرارداد در شکل و مفاد کنونی‌اش سندی معقول و منصفانه است، بدبختانه چنان حربه‌ای، علیه ما، به دست بالشویک‌ها افکنده، و چنان بهانه‌ای برای تبلیغات ضد انگلیسی شده است، که من با کمال تأسف به این نتیجه رسیده‌ام که نظر حکومت هندوستان صحیح است به این معنی که باید از این قرارداد، در شکل فعلی‌اش، چشم پوشید و آن را پایه سیاست آتی انگلستان در ایران قرار نداد. اما از آن طرف، مشکل بتوان طرحی را در نظر گرفت که به موجب آن دولت بریتانیای کبیر بتواند برای نجات دادن

حکومت ایران از وضع خطرناک کنونی، کمکهای مالی در اختیار آن حکومت بگذارد و خود هیچگونه تضمینی، به صورت یک قرارداد معبر که سند باز پرداخت آن کمکها باشد، در اختیار نداشته باشد.

اکنون با کمال احترام دو خط مشی سیاسی پیشنهاد می‌کنم که هر کدام از آنها برای اوضاع و احوال خاصی که ممکن است پیش بیاید در نظر گرفته شده است:

خط مشی نخست این فرض استوار است که به عکس تصور خلیجها که ایران را از دست رفته می‌دانند، هنوز روزنه امیدی در تهران باقی است و می‌شود این کشور را در آخرین لحظه نجات داد. از مجموع اطلاعات محرمانه که اتلیجس سرویس ما در این اواخر کسب کرده، چنین برمی‌آید که سر بالشویکها عجالتاً در جاهای دیگر به شدت گرم است و نمی‌توانند درگیری جدیدی برای خود در ایران ایجاد کنند. حال اگر مفاد این گزارشها را پایه عمل قرار دهیم، در آن صورت باید بیرون بردن زنان و کودکان اروپایی را از پایتخت متوقف ساخت و لااقل تا اوایل تابستان صبر کرد و آنوقت هم فقط در صورت لزوم دست به این کار زد. روش خارج کردن آنها از تهران هم باید به این صورت باشد که اتباع بیگانه را که مایل به ترک ایران هستند به تدریج، و از راه اصفهان و شیراز، به بغداد یا اروپا فرستاد. ولی تمام این نقل و انتقالها باید با همکاری ایل بختیاری صورت گیرد. خودم از این حقیقت آگاه هستم که اشکال عمده مسئله در اینجا، همان مسئله حمل و نقل است ولی در یک چنین وضع اضطراری ناچار باید از وسایل نقلیه سنتی - قاطر، شتر، اسب، و غیره - استفاده کرد و این قبیل وسایط بومی را به آسانی می‌توان در اصفهان بدست آورد و مورد استفاده قرار داد. در جریان اجرای این نقشه، لازم است یک دستگاه کامیون نظامی، حامل نفرات اسپیار، از طریق بوشهر و شیراز به اصفهان فرستاده شود تا این قافله را تا مرزهای ایران و عراق بدرقه کنند و مانع از تجاوز دزدان و راهزنان به جان و مال آنها گردند.

و در این ضمن باید بگوئیم تا طرفداران خود را در پایتخت که اغلبشان ناسیونالیستهای میانه‌رو ایرانی یا عناصر ضد بالشویک هستند دور هم جمع کنیم زیرا این عده طوری بار آمده‌اند که تا انگلستان را در کنار خود نبینند حاضر به مبارزه علیه بالشویکها نخواهند بود. اعتقاد قلبی این گونه افراد همیشه این بوده، و هنوز هم همین است، که فقط با کمک و یاری انگلستان می‌شود ایران را نجات داد.

پس با همکاری همین گروه دست به تنظیم قرارداد جدیدی باید زد که مجلس شورای ملی ایران قادر به پذیرفتنش باشد و دولت انگلستان بتواند با استفاده از مواد آن کمکهای سابق خود را به ایران از سرگیرد. در جریان تنظیم این قرارداد چه بسا که جلب رضایت ما برای

عوض کردن شاه فعلی،* یا به طور کلی منقرض کردن سلسله قاجار، لازم گردد و اگر چنین ضرورتی پیش آمد عقیده‌ام این است که باید تسلیم جبر زمان شد و به این امر رضایت داد. و به هر تقدیر، رویه‌ای که خوانین بختیاری در این زمینه اتخاذ خواهند کرد حائز اهمیت بسیار است و من به هیچ وجه با نظر وزیر مختارمان در تهران موافق نیستم که این خوانین غیر قابل وثوق و همه‌شان دشمن ذاتی انگلستان هستند. به عکس، تصور می‌کنم همه آنها مزایای دوستی با انگلستان را درک می‌کنند مشروط بر اینکه منافع و مصالح سستی‌شان آسیب نبیند بلکه تأیید هم بشود. و اگر چنین تضمینی به آنها داده شود اکثر خوانین بختیاری را می‌توان حاضر کرد تا در اجرای هر نقشه‌ای که هدفش نجات دادن ایران از وضع خراب کنونی باشد با دولت انگلستان همکاری کنند.

حال فرض کنیم کار از مرحله‌ای که بشود این نقشه را اجرا کرد گذشته باشد، یا اینکه نقشه مورد نظر به معرض اجرا گذاشته شده ولی به نتیجه نرسیده باشد، در آن صورت به نظر من باید تصمیم نهائی را اتخاذ کرد به این معنی که اگر مکنه شمال ایران طالب مسلک بالشویزم هستند ابداً مانع خواسته آنها نشد و گذاشت که بالشویکها شمال ایران را ببرند. اما در آن صورت هم، به شرط اینکه حاضر باشیم مقداری پول خرج کنیم، هیچ دلیلی نمی‌بینم که چرا نتوانیم از مصالح حیاتی و از نفوذ سستی خود در مناطقی که سابقاً پهنه قدرت انگلستان بوده است حراست کنیم. فقط باید مراقب بود که خط مرزی پیشین^۱ که از خانقین شروع و در امتداد کرمانشاه، خرم‌آباد، اصفهان، یزد، و کرمان ادامه می‌یابد کماکان محفوظ بماند و سیاست آتی ما تثبیت موقعیت انگلستان در ماوراء جنوبی این خط باشد. به حقیقت چنین به نظر می‌رسد که راه دیگری برایمان باقی نمانده جز اینکه بکوشیم امتیاز متابع نفتی خود را در این قسمت از ایران - یعنی در قصر شیرین، در پشت کوه، در عربستان (خوزستان) و در منطقه بختیاری‌نشین (بختیارستان) تأمین کنیم. حفظ روابط نزدیک با بختیارها برای هر دو طرف - انگلستان و ایل بختیاری - اهمیت حیاتی دارد و هرگز نباید فراموش کرد که در حال حاضر ایالات اصفهان، یزد، و کرمان توسط فرماندارانی که متسبب به این ایل هستند اداره می‌شوند. به عقیده من، در صورت سقوط حکومت مرکزی در تهران و فرار احمد شاه، باید به والی (استاندار) پشت کوه، شیخ محمدره (خرمشهر) و خوانین بختیاری اجازه داد که استقلال و جدائی خود را از حکومت مرکزی اعلام دارند، سپس تشویقشان کرد که برای دفاع از منافع

* - سلطان احمد شاه قاجار .

۱- اشاره به خط مرزی ترسیم شده در قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ .

دیرین و اجدادی خود در مقابل تهاجم بالشویکها، پیمان اتحادی میان خود (برای تشکیل کنفدراسیون جنوب ایران) ببندند. شاید مصلحت آتی ما ایجاب کند که رئیس ایل قشقایی را نیز به عنوان رکن چهارم در این اتحاد عشایری وارد سازیم.^۱

این چهار عنصر مقتدر اساساً در رأس قدرتهای ایلاتی و قبیله‌ای قرار دارند و در حال حاضر هم عملاً مثل امرای مستقل رفتار می‌کنند. فقط اشاره‌ای از طرف ما کافی است که ایلات سرکش جنوب اسلحه به دست گیرند و علیه حکومت مرکزی قیام کنند. اما از نظر حفظ مصالح انگلستان در ایران، توجه به این نکته ضروری است که هر نوع قیامی که در جنوب کشور صورت می‌گیرد قیام دسته جمعی (به شرکت قدرتمندان چهارگانه) باشد و نه جنبش انفرادی.

یک چنین کنفدراسیون ایلاتی، هم سدّی بزرگ و محکم در مقابل خطر بالشویزم تشکیل خواهد داد و هم از مصالح مادی و مشروع ما در ایران حراست خواهد کرد. اگر دولت انگلستان به این نقشه‌ای که پیشنهاد می‌کنم روی خوش نشان داد، آن وقت باید بیدرنگ دست بکار شد و راههای جنوب کشور را که وصل کننده این مناطق به هم هستند تعمیر و مرمت کرد. این راهها عبارتند از:

۱- جاده خانقین به کرمانشاه

۲- جاده محمّره (خرمشهر) به خرم‌آباد

۳- جاده‌هایی که اهواز و بوشهر و بندرعباس را به هم وصل می‌کنند.

نیز جسارتاً عرض می‌کنم اگر در لندن تشخیص داده شد که پیشنهادهای بالا برای ریختن شالوده یک سیاست مثبت و اساسی در جنوب ایران قابل قبول هستند آن وقت از نمایندگان تمام شرکتهای انگلیسی که در ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند دعوت بعمل آید که دور هم جمع شوند، از نقشه دولت انگلستان برای تشکیل کنفدراسیون جنوب ایران مطلع گردند، و میزان شرکت و همکاری خود را در راه تحقق این نقشه (تأسیس کنفدراسیون جنوب) پیشاپیش اعلام دارند.^۲

با احترامات، کاکس

۱- منظور از رئیس ایل قشقایی مرحوم صولت‌الدوله (سردار اسمعیل خان قشقایی) پدر ناصرخان و خسرو خان قشقایی است که در دوره سلطنت رضا شاه به زندان افتاد و در حبس درگذشت.

۲- در حاشیه این گزارش لرد کرزن چنین اظهار کرد:

«این روزها همه - مگر نورمن، حکومت هندوستان، و سرپرستی کاکس - اندر زگر شده‌اند و هر کدام رهنمودی جداگانه برای حل مسئله ایران پیش می‌کشند. اما چون همه این اندرزگران پیشاپیش این نکته را

سند شماره ۳۰۸ (= ۶۶۹ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا)

تلگراف مورخ سی ام ژانویه ۱۹۲۱ مستر نورمن به لرد کوزن

سیار فوری

جناب لرد

عطف به تلگراف شماره ۵۰ عالیجناب^۱

آیا معنی پاراگراف اول در این تلگراف این است که حکومت بریتانیا هیچ گونه تغییری را در متن قرارداد، به هیچ عنوانی، اجازه نخواهد داد؟ و اگر نظرتان حقیقتاً چنین باشد در آن صورت من ناچارم به حکومت ایران اطلاع بدهم که همه آن اطمینانهای قبلی، متضمن عکس این مفهوم، که طبق تلگراف شماره ۴۲۲ عالیجناب^۲ مأذون به دادن آنها بودم، و خود عالیجناب مضمونشان را علناً در نطق اخیرتان در مجلس لردها تائید و تکرار فرموده‌اید،^۳ هسگی از درجه اعتبار ساقطند و لذا تشکیل کمبسیون که قرار بود به این مسئله (تجدید نظر در قرارداد) رسیدگی کند اکنون دیگر بیهوده و بیحاصل است؟

گرچه خود این مسئله، یعنی روی کار آمدن حکومتی در ایران که حقیقتاً مایل به تسلیم متن اصلی قرارداد به مجلس، و از آن مهتر حاضر به دفاع از آن در مجلس باشد، در حال حاضر مشکوک است، ولی اگر حکومتی دیگر، صرفاً به منظور رعایت مقررات، حاضر شد آن را به مجلس تسلیم کند ولی نتوانست از مفادش، در حین شور و بررسی، دفاع کند، رد شدن قرارداد در مجلس شورای ملی ایران امری است تقریباً مسلم و تردیدناپذیر.

و در هر کدام از این دو مورد با خطری آشکار مواجهیم به این معنی که خود را مجدداً در معرض این اتهام قرار می‌دهیم که از قول سابق خود عدول کرده‌ایم و این سوءظن را که تا

→

قبول دارند که اجرای رهنمودشان محتاج صرف پول است - و هیچکدام محلی برای تأمین این پولها نشان نمی‌دهند - بحث درباره نظراتشان رویهمرفته بیهوده به نظر می‌رسد.

با اینهمه، میان نظراتی که ابراز شده، نظر سرپرستی کاکس البته از همه بیشتر با واقعیت اوضاع تطبیق می‌کند.

۱- بنگرید به سند شماره ۶۶۴.

۲- بنگرید به سند شماره ۵۴۰.

۳- اشاره به نطق مورخ شانزدهم نوامبر ۱۹۲۰ لرد کوزن. بنگرید به زیرنویس شماره ۳ در سند شماره

تابستان گذشته حاکم بر مغز ایرانیان بود، دوباره زنده می‌کنیم که هدف اصلی بریتانیای کبیر بودن استقلال ایران و تبدیل کردنش به کشوری تحت‌الحمایه است.

در وضعی که اکنون قرار گرفته‌ام انجام دستورهایی که در تلگراف شماره ۳۹ عالیجناب^۱ قید شده، نیز معتقد کردن ایرانیان به اینکه غرض اصلی ما از بستن قرارداد ۱۹۱۹ چیزی جز علاقه مشفقانه به اصلاح وضع اقتصادی و اجتماعی ایران نبوده، همگی فوق‌العاده سخت و دشوار خواهد شد.

چاره‌ای عرض می‌کنم آن پیشنهادی که در تلگراف شماره ۲۴ عالیجناب^۲ آمده به این مضمون که بهتر است قرارداد را، بی آنکه رسماً لغو گردد، به بوثه فراموشی دائمی بسپاریم، به هیچ وجه عملی نیست چون تا موقعی که تکلیف این سند - به مفهوم پذیرفته شدن یا رد شدنش در مجلس - روشن نگردد، اولاً روابط ما با ایران هرگز به حال طبیعی برنخواهد گشت و ثانیاً، به همین دلیل که این روابط در حال ابهام و بلا تکلیفی هستند حکومت ایران نخواهد توانست روابط آتی خود را با روسیه شوروی به جریان طبیعی بیندازد.

با توجه به تمام این نتایج، راه حلی برای شکستن تنگنای قرارداد باید کشف شود وگرنه اگر در نظرات کنونی خود ساجت و پافشاری کنیم آن راه حل، موقعی که کشف شد، زیاد به نفعمان تمام نخواهد شد. در مقابل، اگر روی آشتی نشان دهیم امکان موقعیت، لااقل تا حدودی، هست و اگر مذاکرات به نتیجه نرسید همه خواهند دید که تقصیر از ما نیست و مسئولیت شکست کلاً بر عهده ایرانیان است.

قبلاً هم این موضوع را به سپهدار گوشزد کرده بودم که استخدام افران بلژیکی برای نوسازی ارتش ایران عملاً بی‌فایده است زیرا آنها هرگز نخواهند توانست ایران را بموقع برای دفع تهاجم شورویها آماده کنند.

رونوشت این تلگراف تحت شماره ۷۱ به هندوستان و تحت شماره ۲۷ به ستاد فرماندهی قوای بریتانیا در بغداد ارسال گردید.

یا احترامات: نورمن

۱- بنگرید به سند شماره ۶۵۹.

۲- بنگرید به سند شماره ۶۴۷.

سند شماره ۳۰۹ (= ۶۷۰ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا)

تلگراف مورخ سوم فوریه مستر نورمن به لرد کوزن

جناب لرد

عطف به تلگراف مورخ ۲۹ ژانویه سرپرسی کاکس به وزیر امور هندوستان در کابینه بریتانیا راجع به اوضاع کنونی ایران (با مشخصات: س - ۲۹۹)^۱

راجع به امکان اشغال شدن فوری استانهای شمال ایران به محض خروج قوای بریتانیا از این کشور، به تلگراف شماره ۷۴ من^۲ رجوع کنید که در آن نظرات فرمانده کسل نورپرفورث (ژنرال آیرتساید) دقیقاً تشریح شده است - نظرانی که بسیاری از ایرانیان با آن موافقت.

هیچ ایرانی مطلع به حسن نیت بالشویکها اعتقاد ندارد. به علاوه، در خود این مسئله جای شک و تردید هست که آیا حکومت روسیه شوروی از قدرت لازم برای تحمیل اراده اش به ارتش به اصطلاح ملی ایران برخوردار است یا نه، و آیا می تواند فرماندهان این ارتش را از پیشروی به سوی تهران باز دارد؟ و تازه اگر صاحب چنین قدرتی باشد آیا حاضر است آن را در این راستا (مانعت از پیشروی ارتش ملی ایران به سوی پایتخت) بکار اندازد؟ و به هر حال اگر روسها برای حفظ ظاهر هم که شده جداً تصمیم گرفتند فرماندهان و نقرات ارتش سرخ را از ایران فرا خوانند، هیچ بعید نیست که قبل از دست زدن به این عمل قوای جنگلی میرزا کوچک خان را تشجیع به گرفتن تهران کنند و نه تنها اسلحه و مهمات بلکه در

۱- بنگرید به سند ۶۶۸.

۲- اشاره به تلگراف مورخ اول فوریه مستر نورمن که متن آن در مجموعه اسناد نیامده. در این تلگراف به لندن گزارش شده بود که بالشویکها روز سی ام ژانویه ۱۹۲۱ به پاسگاه نورپرفورث واقع در نزدیکی قله بار حمله کرده اند. وزیر مختار سپس اظهار نظر کرده بود که:

... به عقیده من حضور عده کثیری از بالشویکهای روسی میان قوای مهاجم به این منظور بوده که روحیه رزمی ارتش ملی ایران را بالا ببرد، نیز قصد داشته اند کشف کنند که آیا قوای نظامی بریتانیا هنوز هم معبر سوق الجیشی منجیل را در اختیار دارند یا نه ... سرنامر این وقایع نظر قبلی مرا تأکید می کند که ارتش انقلابی ایران (ارتش ملی) به محض اینکه قوای نظامی بریتانیا قزوین را تخلیه کردند همه آن مواضع تخلیه شده را خواهند گرفت. و این قول رسمی که روسها در مذاکرات مسکو به حکومت ایران داده اند که ایالت گیلان را پس از رخن ما تخلیه خواهند کرد و عده ای است تر خالی که به هیچ وجه خیال عمل کردن به آن را ندارند...

صورت لزوم رهبران روسی متبس به لباس ایرانی و قادر به تکلم به زبان فارسی در اختیارشان قرار دهند که این کار را انجام دهند. سپس موقعی که تهران گرفته شد و دولت جنگلیان تشکیل یافت رهبران شوروی مدعی خواهند شد که این دولت محصول یک نهضت اصیل ملی است و حکومت بالشویکی روسیه به هیچ وجه چنین حقی برای خود قایل نیست، و چنین تمایلی هم ندارد، که علیه چنین نهضتی اقدام کند و آن را متلاشی سازد. به این ترتیب، روی کار آمدن جنگلیها و افتادن زمام امور ایرانی بدست آنها به نتایجی وخیم تر و شوم تر از اشغال پایتخت توسط بالشویکها منجر خواهد شد.

شخصاً فکر نمی‌کنم خارج کردن زنها و کودکان انگلیسی از تهران به آن نتیجه‌ای که سرپرسی کاکس در تلگراف خود پیش‌بینی کرده متبسی گردد. این عده که قرار است از تهران خارج شوند حد اعلا بیش از سی یا چهل نفر نیستند و چون قرار است آنها را در دسته‌های کوچک از کشور بیرون فرستاد، تقریباً کسی متوجه رفتنشان نخواهد شد. اگر بنا باشد نقشه دیگر سرپرسی کاکس، به عنوان شیئی ثانوی، انتخاب گردد آوارگان خارجی که عازم خروج از کشور هستند نمی‌توانند به حمایت نیروهای اسپار، به عنوان قوای محافظ، متکی باشند زیرا در آن تاریخ که این عده عازم مرز ایران و عراق هستند دیگر اسپاری وجود ندارد که از آنها حفاظت کند مگر اینکه دولت انگلستان سیاستی را که در این مورد پیش گرفته و مفهومش از بین رفتن نیروی اسپار است عوض کند که آن هم بعید به نظر می‌رسد چون طبق استنباط من دولت انگلستان حاضر نیست که کوچکترین تغییری در این سیاست بدهد.

از آن طرف، رویه بانک شاهی انگلستان، که اکنون خوشبختانه دارد عوض می‌شود، نیز روش مؤسسات تجاری بریتانیا در ایران، هم اکنون تا جائی که مربوط به مناطق شمالی ایران می‌شود همان آثار و نتایجی را نشان می‌دهد که بنا به پیش‌بینی سرپرسی کاکس می‌بایست پس از خروج قوای بریتانیا از ایران بروز کند.

با پاراگرافهای ۲ و ۳ (در تلگراف سرپرسی کاکس) موافقم زیرا مضامین آنها با نظراتی که سابقاً ابراز کرده‌ام مطابقت دارند.

نسبت به قرارداد ۱۹۱۹، پیشنهاد مندرج در این تلگراف با آن پیشنهادی که تا این اواخر به نظر می‌رسید برای حکومت انگلستان پذیرفتنی باشد فقط از این حیث تفاوت دارد که سرپرسی کاکس در تلگرافش از قراردادی کاملاً جدید که باید جای قرارداد سابق را بگیرد صحبت می‌کند در صورتی که تاکنون فقط مسئله تعدیل قرارداد سابق مطرح بوده است.

پذیرفتن نظر سرپرسی کاکس و تنظیم قراردادی جدید این مزیت عمده را دارد که نام وثوق‌الدوله را از متن قرارداد خارج می‌سازد زیرا همان امضای وی در پای قرارداد سابق

باعث شد که کلّ سند مفور و بدنام گردد. هم اکنون می‌گوئیم افراد و عناصری را که سرپرسی کاکس در تلگرافش از آنها نام برده از گوشه و کنار جمع کنم که در صورت لزوم برای اجرای نخستین شق که وی توجه کرده بکار برده شوند. از آنجا که برای کامیاب شدن مساعی من، این موضوع اهمیت اساسی دارد که مجلس شورای ملی ایران نه تنها به زودی گشایش یابد بلکه هر چه زودتر شروع به کار کند، در حال حاضر تمام انرژیها و قوای فکری خود را روی همین مسئله - افتتاح مجلس و آغاز فعالیت پالمانی آن - متمرکز کرده‌ام که کاری است بس دشوار، خیلی دشوارتر از آنچه حتی رؤسای من در لندن تشخیص می‌دهند.

عوض کردن شاه، پس از آنکه قوای نظامی بریتانیا ایران را ترک کرد، ممکن است ضرورت پیدا کند و اگر در این باره با نظم و ترتیب صحیح رفتار شود ممکن است شاه فعلی را، بی آنکه کشور دچار آشوب و اغتشاش گردد، از سند سلطنت برداشت. اما شخصاً معتقد نیستم که تغییر دادن سلسله قاجار امکان‌پذیر باشد چون در وضع کنونی کشور، اگر سلسله حاکم متعرض گردد تنها رژیم‌هایی که می‌تواند جای آن را بگیرد رژیم جمهوری است که متأسفانه بیم آن می‌رود در اندک زمانی تبدیل به جمهوری شوروی سوسیالیستی گردد.

اشکال بزرگ قضیه در این است که تمام این اقدامات و کارهای لازم با توافق کابینه و مجلسی باید انجام گیرد که اعضایش به خوبی از این حقیقت آگاهند که کوچکترین قرینه همکاری میان انگلستان و ایران ممکن است بهانه‌ای بدست بالشویکها بدهد که به خاک ایران حمله کنند در حالی که دفع چنین حمله‌ای، لااقل در عرض آن چند ماه اول پس از خروج بریتانیا از ایران، به هیچ وجه مقدور نیست.

امکان اجرای سیاست ثانوی که در تلگراف سرپرسی کاکس پیش‌بینی شده است - سیاسی که اگر به مرحله اجرا در آید به عمر ایران، به عنوان کشوری مستقل، پایان خواهد داد و قسمت عمده خاک کشور را به سرنوشتی که در تلگراف شماره ۶۶ من^۱ شرح داده شده است دچار خواهد کرد - توفیق این سیاست بستگی دارد به اینکه حکومت بریتانیا حاضر باشد مبلغی کلان (که پیش‌بینی میزان دقیق آن عجبالتاً ممکن نیست ولی مآلاً ممکن است معادل هزینه شش ماه توقف اضافی نورپرفورث در ایران به مأخذ هر لیره = ۴۵ قران باشد) از جایی تهیه کند. اجرای این سیاست به هر تقدیر آن نتایج کلی را که سرپرسی کاکس انتظار دارد در بر نخواهد داشت زیرا جلوگیری از انهدام منافع اقتصادی بریتانیا در شمال ایران که آثار و علائم آن هم اکنون پدیدار شده است با این اقدامات جزئی امکان‌پذیر نیست.

رونوشتی از این تلگراف به هندوستان و بغداد مخابره شد. نسخه دیگری تحت شماره ۲۹ به متاد فرماندهی قوای بریتانیا در بغداد ارسال گردید.

با احترامات: نورمن

سند شماره ۳۱۰ (= ۶۷۱ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا)

تلگراف مورخ هشتم فوریه ۱۹۲۱ لرد کرزن به مستر نورمن

خیلی فوری

آقای وزیر مختار

عطف به تلگراف شماره ۴۴ مورخ ۲۲ ژانویه من^۱

از آنجا که حکومت ایران تمایلی نشان نمی‌دهد که بخشی از اعتبارات قرض خود را که در صندوق شرکت نفت ایران و انگلیس بلامصرف مانده است، پس از انقضای ضرب‌الاجلی که ما برای قطع کمکهای مالی خود به اسپار (پلیس جنوب) تعیین کرده‌ایم (۳۱ مارس ۱۹۲۱) به مصرف نگهداری این نیرو برساند، ناچاریم اقدامات بعدی خود را برای انحلال پلیس جنوب و فراخواندن افسران و مریبان انگلیسی که مشول آموزش نفراتش هستند از همین حالا آغاز کنیم

از شما دعوت می‌شود که نظرات خود را در این باره هر چه زودتر به اطلاع ما برسانید.^۲

کرزن

۱- بنگرید به سند شماره ۶۶۶.

۲- در جواب این درخواست مستر نورمن طرحی تسلیم لرد کرزن کرد که به موجب آن سازمان و عده نفرات اسپار می‌بایست تقلیل داده شود ولی خود نیرو از بین نرود. جزئیات این طرح در تلگراف مورخ بیست و سوم فوریه مستر نورمن (که اصل آن در مجموعه اسناد نیامده) منعکس است.

سند شماره ۳۱۱ (= ۶۷۲ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا)

تلگراف مورخ هشتم فوریه لرد کرزن به مستر نورمن

بسیار فوری

آقای وزیر مختار

عطف به تلگراف بی شماره مورخ سی ام ژانویه شما مربوط به قرارداد ایران و انگلیس (قرارداد ۱۹۱۹)^۱

لازم است نظر تان را به تلگرافهای قبلی خودم تحت شماره های ۵۳۲ (مورخ پنجم نوامبر ۱۹۲۰)^۲ و ۵۸۸ (مورخ هشتم دسامبر ۱۹۲۰)^۳ جلب و دوباره تکرار کنم که ضرب الاجل ما برای انقضای اعتبار قرارداد ۱۹۱۹ که عبارت بود از سی و یکم دسامبر ۱۹۲۰ اکنون بسر رسیده است و سند مزبور دیگر هیچ گونه رسمیت و اعتبار از چشم ما ندارد. مسئولیت این امر کلاً به عهده حکومت ایران است که سند امضاء شده را در موقعش به تصویب مجلس نرساند.

هیچ لزومی ندارد که ما در این مرحله اعلامیه جدیدی صادر کنیم و این حقیقت را که قرارداد الغاء شده به گوش ایرانیان برسانیم. عجالتاً منتظر افتتاح مجلس شورای ملی هستیم که بیستم روزه نمایندگان در قبال این وضع چه خواهد بود.

کرزن

سند شماره ۳۱۲ (= ۶۷۳ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا)

تلگراف مورخ هشتم فوریه لرد کرزن به مستر نورمن

آقای وزیر مختار

- ۱- بنگرید به سند ۶۶۹ در مجموعه فعلی که در آرشیوهای وزارت خارجه انگلیس به شماره ۷۱ (جزء تلگرافهای رسیده از تهران) ثبت شده است.
- ۲- بنگرید به سند شماره ۵۷۶.
- ۳- بنگرید به سند شماره ۶۰۴.

عطف به تلگراف شماره ۶۶ مورخ بیست و هشتم ژانویه شما^۱ هر چه لازمه کوشش است بکار می‌برم که حرکت سرگرد نوتل را به تهران پیش بیاورم. اما درباره اعطاء پول نقد به قوام‌الملک و تخصیص قسمتی از حق‌الهم دولت ایران از درآمدهای شرکت نفت به رؤسای ایل بختیاری که در تلگرافتان به آن اشاره شده است هیچگونه تعهدی نمی‌توانم بر عهده بگیرم.

کروئن

سند شماره ۳۱۳ (= ۵۶۷۲ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا)

تلگراف مورخ یازدهم فوریه ۱۹۲۱ متر نورمن به لرد کروئن

فوری

جناب لرد

عطف به تلگراف شماره ۳۱ من^۱ سپهدار نسخه‌ای از تلگراف جدید مشاورالممالک را در اختیارم گذاشته که ترجمه‌اش عنقریب با بیک سیاسی خدمتان ارسال می‌گردد.^۲ تاریخ این تلگراف بیست و نهم ژانویه ۱۹۲۱ و مطالبش غیر از آن مطالبی است که در تلگراف شماره ۴۸ من^۳ به اطلاعاتتان رسیده است.

به فراری که شنیده‌ام مطالب مندرج در تلگرافهای اخیر مشاورالممالک که با عباراتی مغلوط و آشفته به تهران رسیده اهمیت خاصی در آن حدود که رونوشتش در اختیارم قرار گیرد نداشته است.

اما در تلگراف جدید (آخرین تلگراف دریافت شده از مسکو) مشاورالممالک به

۱- بنگرید به سند شماره ۶۹۷.

۲- بنگرید به سند شماره ۶۴۹.

۳- این ترجمه، همراه با گزارش شماره ۲۴ متر نورمن (مورخ سیزدهم فوریه) به لندن ارسال شده ولی اصل گزارش در این مجموعه نیامده.

۴- اشاره به تلگراف مورخ بیست و یکم ژانویه متر نورمن که اصل آن در مجموعه اسناد چاپ نشده در این تلگراف وزیر مختار دریافت دو فقره تلگراف دیگر را از مشاورالممالک اعلام کرده بود.

دولت متبوع خود گزارش می‌دهد که یک فقره یادداشت رسمی از حکومت روسیه شوروی دریافت کرده مشعر بر اینکه جمهوری فدرال روسیه و جمهوری آذربایجان روس هر دو آماده‌اند قوای نظامی خود را در اسرع اوقات از خاک ایران بیرون برند. اما چون وضع قضیه طوری است که هر کدام از طرفین بیرون بردن قوای خود را مشروط به انجام همین عمل از سوی مقابل می‌کند، پس بهتر است که کمیسیونی مختلط برای حل نهائی قضیه تشکیل شود و اشکالات موجود را بیدرنگ رفع کند. دولت شوروی از دولت ایران خواسته است جواب خود را در قبال این پیشنهاد اعلام دارد تا آنها نماینده تام‌الاختیار خود را هر چه زودتر به تهران بفرستند.

گرچه از دولت بریتانیا علناً در این یادداشت نام برده نشده ولی منظور از عبارت «طرف دیگر» ظاهراً حکومت انگلستان است و لذا عالیجناب و مقامات دولتی بریتانیا باید متظر باشید که یادداشتی در همین باره (تشکیل کمیون مختلط) مستقیماً توسط حکومت شوروی، یا توسط حکومت ایران به محض تشکیل کابینه جدید، برایتان فرستاده شود که در آن معرفی نماینده رسمی بریتانیا برای شرکت در کمیسیون مختلط درخواست شده باشد.

امیدوارم که دولت بریتانیا پس از دریافت این یادداشت درخواست مندرج در آن را بپذیرد چون کُل جریان قضیه (ارسال یادداشت و غیره) نشان می‌دهد که حکومت روسیه شوروی خیال دارد به تعهداتی که در قبال ایران به عهده گرفته عمل کند در حالی که تاکنون هیچ علامتی دایره به ایفای این تعهدات از خود بروز نداده بود.

از آن طرف، طبق آخرین گزارشهای رسیده، شورویها هم اکنون ۷۰۰۰ سرباز مسلح در ایالت گیلان دارند که ۴۰۰ تن از آنها بالشویکهای روسی هستند که از میان رده‌های مختلف ارتش سرخ انتخاب و به ایران گسیل شده‌اند. این عده هشت عراده توپ سنگین، دو عده آتشبار سنگین (از نوع هوتیزر)، ده عده توپ صحرائی، یکصد و سیزده عده مسلسل، سیصد گازی حمل و نقل، در اختیار دارند که قلم اخیر (گازیهای حمل و نقل) نشان می‌دهد ارتش سرخ گیلان (که در این اواخر نام ارتش ملی به خود گرفته) در صدد است به محض خروج قوای ما از ایران، پیشروی خود را به سمت تهران آغاز کند.

در تلگراف مشاورانمالکک این نکته نیز اشعار شده که نماینده آتی روسیه در ایران عنوان وزیر مختار را خواهد داشت و هیشی که همراه وی به تهران می‌آیند تا سفارت شوروی را تشکیل دهند در حدود چهل نفر هستند. این عده قرار بود در بیست و نهم ژانویه عازم ایران گردند ولی حرکتشان فعلاً به تأخیر افتاده است. وزیر مختار جدید شوروی و همراهانش، پس از معلوم شدن تاریخ قطعی حرکتشان، از راه بندر انزلی رهپار ایران خواهند شد. به قرار

اظهار شورویها، از مقامات انگلیسی درخواست شده تأمین نامه‌ای برای این عده (اعضای سفارت آبی شوروی در تهران) صادر گردد که کسی در عرض راه مزاحم آنها نگردد. این درخواست ظاهراً مبنی بر این فکر است که هنگام عبور هشت دیپلماتیک شوروی از قزوین، راه گیلان و تهران ممکن است کماکان تحت کنترل قوای بریتانیا باشد. شورویها تمام آن تغییراتی را که ایرانیها خواسته بودند در متن عهدنامه ایران و شوروی داده‌اند.

مشاورالممالک در تلگراف خود اظهار می‌دارد که مذاکرات مربوط به این عهدنامه بکلی پایان یافته و اینک مقامات متزلزل طرفین مشغول ترجمه متن آن هستند که بعداً هر دو نسخه (روسی و فارسی) را امضاء و مبادله کنند. وی (مشاورالممالک) پس از امضای عهدنامه ایران و شوروی مدتی کوتاه برای معاینات و معالجات پزشکی به برلین خواهد رفت و خیال دارد در طی همین دوران اقامت در آلمان، اگر دولت متبوعش اجازه داد، یک دستگاه تلگراف بی‌سیم (برای نصب شدن در رشت) بخرد و یا خود همراه بیاورد. نظر وی این است که پس از خاتمه کارهایش در برلین چند روزی به تهران بیاید و سپس برای عقد پیمانهای جمهوریهای سه‌گانه - گرجستان، ارمنستان، و آذربایجان - عازم قفقاز گردد. نسخه‌ای از این تلگراف به هندوستان فرستاده شد و سه رونوشت دیگر، یکی برای سرپرسی کاکس در بغداد، و دیگری برای فرمانده کل قوای بریتانیا در عراق، و رونوشت سوم برای ژنرال آپرناید در قزوین ارسال گردید.

۴۴ احترامات: نورمن

سند شماره ۲۱۴ (-۵۶۷۵ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا)

تلگراف مورخ یازدهم فوریه مستر نورمن به لورد کوزن

خیفی فوری

جناب لرد

عطف به تلگراف شماره ۸۹ من^۱

مدیر عامل بانک شامی (بانک انگلستان در ایران) به من اطلاع می‌دهد آن اعتباری که

۱- اشاره به تلگراف مورخ فوریه مستر نورمن که اصل آن در مجموعه اسناد چاپ نشده.

در حال حاضر به عنوان حق‌الهم ایران در بانک طرف حساب شرکت نفت در لندن نگهداری می‌شود توقیف و برای تصفیه قروضی که دولت ایران به بانک شاهی بدهکار است برداشت خواهد شد مگر اینکه ترتیباتی دیگر برای وصول این مطالبات داده شود که عملی کردن این ترتیبات هم در وضع فعلی ایران ظاهراً دشوار است.

خودم تشخیص می‌دهم که بانک شاهی این عمل را صرفاً به منظور حفظ منافع سهامدارانش انجام می‌دهد ولی از آن طرف باید توجه داشت که بانک با دست زدن به چنین عملی به حسن شهرت و اعتبار خود پیش بازرگانان انگلیسی که طرف حسابش هستند لطمه می‌زند.

اگر بانک شاهی به این تکیه دارد جامه عمل بپوشاند نه تنها منافع تجاری‌اش در ایران آسیب خواهد دید به این معنی که بر نامحبوبیت فعلی‌اش در این کشور، که هم اکنون فوق‌العاده شدید است، افزوده خواهد شد و انگیزه‌ای در اختیار ایرانیان خواهد گذاشت تا کارهایی را که حکومتشان تا این تاریخ توسط این بانک انجام می‌داد کمتر و محدودتر کنند، بلکه ممکن است بهانه‌ای بدست آنها بدهد که اموال و دارائی‌های بانک را در ایران مصادره و حتی امتیاز بانک را لغو کنند. و خلاصه کلام اینکه، عمل مورد نظر بانک شاهی (مصادره دارائی نقدی ایران در صندوق شرکت نفت) ممکن است اعمال و فعالیت‌های تجاری بانک را در ایران در آتیه غیر ممکن سازد.

به علاوه، اگر تصمیم بانک شاهی صورت عمل به خود بگیرد و موجودی نقدی ایران در صندوق شرکت نفت به حساب بدهی‌های ایران به بانک شاهی منظور گردد، وضع مالی این کشور به طور حتم بدتر خواهد شد زیرا درآمدهای نقدی‌اش، پس از برداشت مبلغی که بانک شاهی در نظر دارد بابت مطالبات گذشته خود ضبط کند، تنها محدود به دو محل خواهد بود: یکی از مبلغ سیصد و پنجاه هزار تومان که در حال حاضر بنام دولت ایران در بانک شاهی نگهداری می‌شود و دیگری اعتباراتی که انتظار می‌رود از محل درآمدهای گمرکی بنادر جنوب نصیب کشور گردد. اما منبع اخیر، در صورت اجرا شدن تصمیم دولت بریتانیا که می‌خواهد نیروهای نظامی‌اش را از خاک ایران فراخواند و اسپیار (پلیس جنوب) را منحل سازد، اگر هم بکلی از بین نرود به سرعت کاهش خواهد یافت.

در قبال چنین وضعی، حکومت ایران حتی از پرداخت حقوق ماهیانه کارمندان به میزان فعلی عاجز خواهد ماند و خطر وقوع یک انقلاب بالشویکی در ایران، که برای تحقق بخشیدن به آن صدها عامل و آشوبگر حرفه‌ای شب و روز مشغول کارند، تشدید خواهد شد. تحت چنین شرایطی مشکل بتوان باور کرد از میان سیاستمداران کنونی ایران کسی پیدا شود